

مسلح نظر بود قریب است که کاو زمین بلرزد و هر یک از اهل کذب
 و افترا بمقام قارون رود که معاذ اللہ بر اصول امامیه که در مجلد سے از بکار
 که قصص الانبیاء عبارت است از نیست شروع است مقام حضرت یونس بود
 که انکار را از امامت امیر المومنین اولاد اظهارش فرمود الغرض این
 ما ولین و قد ماسے ایشان که در حدیث تسلیه زرارہ بر نام امام ہمام مصوم
 نمودند و امن مبارکش را باین لوث آلودند خیال نیاورند کہ ایما
 حفظ جان و ناموس او در صورت ستایش ممکن است یا بر تفسیر تکبیر و
 تفسیل او کہ قدمائے شیعیان کہ اساطین مذہب و نخلت اند و اسافی آنها
 در مبادی احادیث گذشتہ ہمہ دشمن او گردیدند و بمقتضای حدیث
 پسرش علی ما عرفہ ہمیشہ نرد او بشکوہ و شکایت پیر سیدند و میدنستند
 کہ حضرت امام از وسع عن و بتر میکنند و ظاہر است کہ اگر او کافر نمی بود
 عن او چگونہ بزبان امام بگذشت چنانچہ سید مرتضی علم الہدی ثانی امامیہ
 در تبصرہ العوام اقرار نموده کہ امام عن نمیکند مگر کافر اقلیست کہ عن او
 و طیفہ حضرت صادق باشد و مطلع و مقطع کلام ابلغ نظامش واقع شود
 چنانچہ دنتی پس قیاس بر فعل حضرت خضر علیہ السلام صریح ناجایز و
 نارو است چه جلے انکہ علم الہدی اول در کتاب تفسیر و دیگران در
 غیران تبصیر کرده باشند کہ اساس معاملات ائمہ و تکلیفات
 ایشان بر ظاہر شریعت است نہ علوم لدنیہ کما لایخفی علی من طالع
 بہتم کسیچے اعتراف المتخاطب بک انشاء اللہ تعالی و اعتقاد
 ایمنگی کہ ازین شیعیان کہ روایات اینہا گذشت امام صادق
 تفسیر نمود و ہمیشہ بر پاسے خود زونست و بنیاد مذہب خود را

کندن زیرا که روایات این روایة اصولاً و فردها در مذہب شیعی
 معتبر علیہا است کما صرح بہ کاتب الکاتبین و سنقصد فی رویتہ الثعالبی
 الغرایب بعد از تصنیف و جرح ایشان غیر از شیطان الطاق کہ در کتب
 رجال اعتراف باین نام موجود است کما فصل فی المنتہی و مستقرہ ایضاً
 انشاء اللہ تعالیٰ و زرارہ کہ بحث در ویرود کیت کہ بسیار در
 شیعی تواند ہادانیست حال امامیہ کہ بعد از ان کہ ایماہ تکفیر او کرد
 روایت لعن و طرد او را بچہ کس رسانیدند کہ تا قیامت مانند شیطان
 الطاق شہرہ افاق گردید اما جلیل اہل سنت پس دشمنی ایشان بعد صد
 این احادیث زیادہ تر خواهد بود زیرا کہ بعد از علم باین معنی کہ فلانی خلق
 خدا را گمراہ میکند و بدتر از یہود است و خیانت بکرم بر او ر خود نمود
 در پی قتل و جسم او شدہ باشند بلکہ اگر دست می یافتند کشت
 او را بزراع و زغن از سیاہ پوشان و زمین فروشان میدادند پس از
 حدیث تسبیہ نقض دعائے ثبوت میرسد و سخافت و خرافت واضح
 حدیث واضح میشود غایتہ الامر از طرف شیعیہ آنکہ اگر کسی چویاے
 حال او میشود امام میدانست کہ سایل از مخالفین است می بایست
 فرمود کہ فلانی از اہل اخلاص نیست نہ آنکہ او را بدتر از یہود گویند
 و بتدرعات و محدثات را باین تفصیل بکذب و افترا بر زبان از
 و جزئیات آن را بر شمارند کہ زرارہ در حرم بر او ر خود کہ او را
 موتمن دانستہ بود و خیانت کرد و ظلم صریح را با ایمان خلط نمود و
 بدعت و احداث کہ عین ضلالت است اختیاری ساخت و
 در عین گشتگی خواہد مرد و ایمان او محض عاریت است او تمامی

اعمالش محیط خواهد شد الی غیر ذلک و لغزش را وظیفه هر وقت و هر آن کردند
 بی آنکه کسی از لواصیب و خوارج حاضر مجلس باشد و بعد از نهم تقیبه و پیرده داری
 از کرده شیعه چنانکه در نستی چگونه بر هیچ حدیث هیچ امامی و توفی باقی
 ماند و حال این ما و این و مستولین غنقریب با اصول و نصوص ایمه بگوشت
 میرسانم انشاء اللہ تعالی مع ذلک جیرانم که حضرت مخاطب و
 مجتهدین نافی و حال و استقبال که با دیت خدمت ابو خیفه را بر
 تقیبه اعظم حل میکند کما لا یخفی بعضی از آن حدیث در غیبتش مروی
 و اکثری معاندا اللہ در خطایش ارشاد کرده اند و در باب خدمت
 قیاس و رکبینه و مانند آن مسرودست تقیه را چرا گردان زود او و در
 حفظ جان و ابر و سب خود را ملحوظ ندانستند و بر ظاهر است که شخصیکه
 مقتدای شیعیان را که در سفن نجات سفینه افضل باشد بنا بر خوف
 و تقیه این مقدار در زبان گیرد و مصدر این دروغ بی آنها شود و
 مقتدای سنیان را چگونه در غیبت او و بر و شیعه بدو از گفت
 چه عیبی حضور پس معلوم نیست که عقل این بزرگان شیعه در وقت
 سرپرستی اعدا را ایبه دین گنجا میرود و حق آنست که سماعت و وفاداری
 بر فرق تشیعین ختم است که چون ربقه اتباع و آقاسی زراره و شیطان
 انطاق زریب زفا سب نموده و ساقبتد بچه مسامحی جمید که نپروا فتنه کلام و جد
 فیهم عار و شین محوه بنده هم کمانه لا انرو لایین و متی لم یجدوا فیهم ساقب
 اختلفوا من تلقاها الفسیر و الثکانت لغو و مثالب کم من ثلثه حدیث
 متبجہ فی الاسلام فشر و الذایل لان یس و با و کم من خوست اطرا لرفع
 ظلمتہ الثقال من کصور و الهم فتمی یا چنانچه از تفصیل این حال طوا میر

احادیث و وفات زبیر المروبه من طرفهم مشحون است و دل انصاف از دست
اعتنا ف این حضرات پر خون انتحی با افاد و ایجاد المنجی طلب الیلمی فی صدر
رسالة الراویة بیبرین التفات علامه و اگر حفظ جان و ناموس
او از شیعیان منظور بود بایستی گفتن که او مقتداست وقت است
ایزای او ایذاست ما و ارضاء او ارضاء ما که الصدق نجی و الکذب
یهدک و اگر مناسب وقت نبود و شیعیان خصوصاً اوثیمی و دشمن
ایم و متشیبین ایشان بودند کما پونی الواقی که تک و قد اعترفت
الجلسی فی التذکره بیکسب بایستی که میگفتند که او با ما کاری ندارد و الی
غیر ذلک من المضامین بقدر الضرورة و اگر کسی از اهل خلافت می
پرسید و نیز صورت نیز همین قسم میفرمود و در راه اجمال که طریق
احتیاط است می پیوندند تا جان و ناموس او بکمان شیعه سلامت
می ماند مع هذا درینجا استخبار می رود که اهل سنت اگر امام صادق را
از زمره خود میدانستند چنانچه افتخار ابو حنیفه و امام مالک و دیگر
مقتدایان دین و ملت که در مطولات مبسوط است بر آن دلالت
دارد و عنقریب افتخار ابو حنیفه از صوارم هم معلوم میشود پس قول حضرت
مجتهد جلیبی از آغاز تا انجام همه متماصل شد که ایچ اهل بیت راستی
دانشین کار متاخرین متعینین مثل علامه دهلوی قدس سره العزیز و کاس
لسان اوست و قدما چنین بیوده و یا و بیوده اند کما عرفتم فی عهد
و از همین قبیل در صوارم بر عقیده سیزدهم میفرمایند که اسے معاشر
مسلمین بدانم اندرالی الطریق المستقیم و نتیج القه ایچ بدانید که مقتضای
قوله تعالی و جاهدکم بالحق و بالعدل ان تعالی را حاضر و ناظر دانسته خاطر

مصروف بربدال سجا که جناب باری تعالی از ان تخی فرموده نشا زید و پیر
 که باشد بر اے انجام خصم به کچھ پاسے بیجا و تکلفات پر پوج و نامتراہست
 کمار یذنا این وقت در سبب مذہب و ملت کوشش زد کسی نشدہ
 کہ باوجود دعوی ائمہ و متکذیبیل احدی از انبیاء و اوصیایا یکے از
 فقہاء و علمایا جم غصیر خلائیق در سبب اصول و فروع متمسک بقول او نشو
 و در سبب باب از مسائل اصولیہ و فروعیہ فتاوا سے اور استند
 خویش سازند و در معارض احتجاج گاہے قول فعل اور اندک و کثرت
 و خود پار اتمام سہم با و منسوب نشا ند سبحان اللہ نو اصحاب در اصول
 تابع ابو الحسن اشعری باشند و در فروع تابع یکے از فقہاء سے اربعہ
 تیانچہ تمام کتاب کلامیہ و فروع فقہیہ ثنائین در میانشا تا غلبین کتاب
 سطلعہ نمایند و چہ بیند کہ از اول الہیات تا آخر مسایل کلامیہ و همچنین
 از ظہارست تا آخر فروع فقہیہ مستند این مدعیان تبعیت اہلبیت
 سوا سے مذہب ابو الحسن اشعری و ابو یوسف و شافعی و مالک و احمد و
 محمد و ابی یوسف و زفر قول بیے از اہلبیت است بہ سم ہست و
 ہذا چون در مقام جدل و رایند گویند کہ ما تابع عشرہ استیم و ثنائی
 شریقیہ مخالف از ان بالجہار کار نو اصحاب سبب عجب است و لغایت
 غریب تا آنکہ مشہ جناب صادق علیہ السلام در میان باشند و ہمراہ ہزار
 از اصحاب آنحضرت اخذ اہماد پیش و مسایل حلال و حرام از آنجناب
 کنند و چہار صد کتاب ہا ہر آنحضرت منشاء شدہ آنجناب سبب در مسایل
 تعالی و حرام تصنیف نمایند و ابو یوسف را فخر باشد بشاگرد بودن
 آنحضرت و منہجین تابع سندن دہا کثرت با دعوائی شمسہ بہ ہر سبب

یک مسکنه از مسائل اصولیه و فروعیه از آنجناب اخذ نکتند و قول آنجناب
 را بر این یک نماز دشمارند و چون امامی بیچاره با وجود اینکه در مدت العمر
 چه عقاید و چه در اعمال و چه در آداب و سکارم اخلاقی غیر قول و فعل
 این را متذکر شود و نشاز و دعوی نمک اهل بیت نماید مثل کتاب هجوم
 آورده تکرر سب او نماید و سر خود بار ابد فاشه متابعت اهل بیت بنی
 حجت و برهان بمبایات بر افرازند لیکن آنچه معلوم میشود اینست که این
 کچها و حق پوشیهها مخصوص متأخرین ایشانست که بسبب کم یابگی در علوم
 هست خود بار امصروفت بقیل و قال بیجا کرده عیث عیث جمل خودها
 استور می سازند و الاقداس ایشان باز بالمره از حق نمیکزشتند
 چنانچه صاحب جامع الاصول که عبارتست از صحاح مسته باشد در اثنا
 شرح غریب النون در کتاب جامع الاصول بعد از اینکه حدیث ان اقد
 سب عیث لهنه الامته علی راس کل ماته من بنجد و لها و ینها مذکور خسته
 و شرح خود او و لازم نیست که مجدودین یک مرد باشد میگوید و سخن مذکر
 ان ان المذاهب المشهوره فی الاسلام التي علیها مدار المسلمین فی اقطار
 الارض هم هی مذاهب الشافعی و ابی حنیفه و مالک و احمد و مذاهب الامامیه
 و من کان المشیار الیه من مواله علی راس کل ماته شفته و کذا کس من کان لسانه
 من الطبقات و اما من کان قبل بذو المذاهب المذكوره فلم یکن الناس
 عجمیین علی مذاهب عام بعینه و لم یکن قبل ذلک لانه الاولی و کان علی اربها
 من اولی الامر عمر بن عبد العزیز و کفی الامته فی نده الامته وجوده خاصه فانه
 فعل فی الاسلام بایس نجات و کان من الفقهاء بالمذنبه حرمین علی السافر
 و القاسم بن ابی بکر الصدیق و سالم بن عبد القدر بن عمر کان یکنه نسیم

مجاهد بن جبير و عكرمة مولى بن عباس و عطاء بن ابي رباح و كان باليمن طائوس
 و بالشام كحول و بالكوفة عامر بن شراحيل الشعبي و بالبصرة الحسن البصري
 و محمّد بن سيرين و اما القراء على راس المائة الاولى فكان القاسم بن جعفر
 بن كثير و اما المحدثون فمحمد بن شهاب الزهري و جماعة كثيرة مشهورون من
 التابعين و اما من كان على راس المائة الثانية فمن اولي الامر المأمون بن الرشيد
 و من الفقهاء الشافعي و الحسن بن زياد اللؤلؤي من اصحاب ابي حنيفة و شهاب
 بن عبد العزيز من اصحاب مالك و امام احمد فايمين يومئذ مشهور اثاره مات سنة
 احدى و اربعين و مائتين و من الامامية على بن موسى الرضا حاصل مضمون اين
 عبارت اينست كه در هر ايه بقره بقره حديث نبوي مي يابيد كه با و شاه و فقها
 و غيره مجد و يكي از مذاهيب خمس كه مذموب شافعي و ابي حنيفة و مالك و احمد
 و اماميه باشند بمرسند و در ايه ثانياً مجد و مذموب اماميه جناب علي بن موسى
 الرضا عليه السلام بودند و حسن بن زياد اللؤلؤي مجد و مذموب ابي حنيفة و يكذ
 تا اينكه گفت كه مجد و مذموب اماميه در ايه ثالثة محمّد بن يعقوب كليني بود
 و در مان رايه سيد مرتضى علم الهدى الى ان قال الجائسي بعد عدة من السطور
 و هي الزنايب فاجير و ابا اولي الابصار مثل اين اشير كه از علماء مذموب
 اهل سنت و جماعت است شهادت ميدهد كه مجد و مذموب اماميه
 در ايه ثانياً جناب علي بن موسى الرضا عليه السلام است و اين ناصب علماء
 اهل بيت خلفي المذموب و اشراب او پرده و عيا از روي خود انداخته و بگويد
 اندوخته اي صري نمايند كه در حقيقت ايمه اثنا عشر يه مذموب سنين را كس
 سفيه اند و شيعيان تخلف از ان قاعده اند على الكاذبين انتهى و تفسير يا محتبه
 مذکور بقره خود تا مس کرده كه تشيع ضلوع مستند تشيع و بگيرد بمرسند و الاخرى جامع

و همچنین که بر تفسیر اول که در صدر کلام شستی یعنی اگر تابعین و تبعه ایشان مثل حضرت امام صادق
 شنی میباشند همه نیز زبانی محمد فانی نیست و نابود شد و لعنت خدا بجای خود رسید آدم بر آنچه جامع
 اصوات، باره ثبوت رفض امام علی رضا نقل کرده پس میگویم که بجوابش آنچه از من متفرق و مجموع است
 رساله مفروده توان نوشت و بسبب نقلی بودن مقام ایشان مناسب نماید ولیکن در گذشتن از آنهم
 خلاف عادت کتیبین است پس لامحال عنوان تجدد مشایی یکدر حرف میگویم که برای الزام مجاولین کاید
 و اهل قتلش را با بیات و دلالت نماید و آن اینکه بعد از تسبیح حضرت این عبارت عدم وقوع تحریف محرفین
 مثل تابعین بیان و اتباع و مقبولین لازم نمی آید که مذکور است اهل سنت باشد که در اسن ثانیه آن امام
 بر حق محدودین روایتش باشد معا و الله من ذلك و شمس متع روایت این اشیر است در کامل و هم
 روایت اکابر محدثین دیگر که صاحب حق هم نقل کرده و گفته و لما دخل نیشاپور کما فی تاریخها و شمس
 و علیه طلته لایر می من و را بها تعرض له الحافظان ابو زریعه الرازی و محمد بن مسلم طوسی و معمار بن طایب
 عالمی یحیی فمضرا علیهم وجهه و روی لهم حدیثا عن اباک فاستوقف له بغلة و امر فلما نه کشف طلته و
 اقرعون تلك التناق برویه طلعة المبارکة فكانت له ذواتان بدلتان علی عاتقه و الناس من صاخ
 و باک متع فی التراب و مقبل الحاف و نغلة فصاحت لعلما معاثر الناس انصتوا فاصتوا و استلی منه الحافظان
 المذكوران فقال حدیثی الی موسی الکاظم عن ابيه جعفر الصادق عن ابيه محمد الباقر عن ابيه زین العابدین
 عن ابيه العیون علی بن ابی طالب رضی الله عنهم اجمعین قال حدیثی علی دقرة عینی رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم قال حدیثی بهریر قال سمعت ربا الغرة یقول لا اله الا الله حدیثی فمن قالها دخل الجنة
 و من دخل حدیثی اسن من عبد ابی ثمر زنی السنه و سا رفعد اهل الحار و الرومی الذین كانوا یکتبون فانوا
 علی عشرين الف و فی رواة ان الحدیث الرومی الایمان معرفته بالقلب و اقر باللسان و عمل بالارکان
 و لعلها و اققان قال مدلو قر و الا سنا و علی بنون لبرقی سن جنه و شده کسرن و کتب
 تسه و سه ام و عبارکت اما یسه مثل تاریخ از یسه و کتاب سخطاب تحفه ثمان عشریه نقول است که چون
 امام علی رضی الله عنه نیشاپور را نظر شد با شتری سوار بود و شوق بلخی را از امام موصوفه اهل سنت است پیش

امام سیرت و جلوه واری میگرد و جماعت دیگر از صوفیه اهل سنت بجا در بانی خود بر امام سایه کرده بودند و
 حافظ ابوزرعه رازی و محمد بن مسلم طوسی با جمیع طلبه علم و کتاب حدیث از مدارس و رباطات خود برای باز
 امام برآمدند و غوغائی عظیم در شهر رخاست و مردم برائی دیدار مبارکش هجوم آوردند محدثین اهل سنت
 عرض داشتند که اگر یکدیگر حدیث بسند ابائی خود که سلسله الذمیب است این وقت که مجمع خلق افتد است
 روایت فرمای کمال سنت خواهی نهاد امام بسند ابائی خود روایت این حدیث فرمود لا اله الا الله حصنی
 فمن عاها دخل حصنی ومن دخل حصنی امن من العذاب و آن وقت از محدثین اهل سنت و طلبه علم کثرت
 بست هزار کس ارباب محابر شمرده شدند و امام احمد بن حنبل چون این سندر او را که میگردد میگفت لوقر انذا علی
 مجنون لا فاق او علی در بیض البراشتی هجوم محدثین اهل سنت و شهدای سنی روایت و از مدارس و رباطات
 خود باین شتیاق با قریطاس و مدا و بر آمدن بدون اعتقاد این معنی که حضرت امام را از مقتدایان خویش
 صورت نمی بنند و فکیف که آنجناب را مجد و موبد مذمیب نفس دانند و پروانه وار گرد و سر امام کردند و از غایت
 شوق و جان نثار می بر زمین رو بر و آن نقاد و طیبین غلظند و سم مرکب مبارک را بوسند چنانچه از سب
 مخاطب هم معلوم میشود که اهل سنت از اقدروایت از شیعه احترام تمام دارند فکیف هجوم هزاران محدث
 بتخرین مثل حافظ ابوزرعه رازی و غیر او کمالا یعنی باز علمای دیگرانچ از مناقب جلیده و کرامات نمید
 در ترجمه آن امام ذکر کرده اند مرا حقه ازان می توان یافت که بر متعسف عنید و متعصب شدیدی کسی
 نتواند گفت که اهل سنت آنجناب را فاضی میدانند عبا و ابانند که تصنیفات شیخ ابن حجر و مزاحمندی
 و ملا عبد الرحمن جامی و محقق و بلوی هنوز نشنیدند و در کتاب معانی الاخبار و علل شیخ المشایخ هم ندیدند
 که اهل سنت آنجناب را مثل شیعه از پیشوایان خودی بنسند و از آنجناب راضی بودند و رضای ایشان
 بدون تسنن چگونه ممکن است و کتاب ثانی قال الزنطی قلت لابی جعفر محمد بن علی الثانی فلم سی ابابک
 من بینهم و الرضا قال لا نه رضی به اللهم العون من اعدایه کما رضی المواقفون من اولیایه انتهى مختصراً
 الغرض تعد او مجد دین مذمیب امامیه بزعم امامیه است و در تعد او مجد دین دیگر نیز اعتقاد و زعم
 هر فرقه را دخل تمام سنت چنانچه علمای اهل سنت از قدیم و حدیث گفته اند و اگر امامیه را تصریح علمای

خود درین باب منظور اقتد منور کفیش با خالی نیست شهادت قاضی نور الدین شهید ثالث خویش شهید
 رابع مزعومی عقل اول بشود که در مجالس المؤمنین میگوید که این اشیر خیر زمی در کتاب جامع الاصول
 گفته که مروج بایته رابعه بقول فقهای شافعی ابو حامد احمد بن طاهر اسفرانی است و بقول علمای حنفی
 ابو بکر محمد بن موسی الخوارزمی و با اعتقاد مالکیه ابو محمد عبد الوهاب بن نصر و بر روایت حنبلیه ابو عبد الله
 بن علی الحمادی است و بر روایت علمائی امامیه شریف مرتضائی موسوی است انتہی لفظه و از آنجا
 بگوای شهید ثالث که در حکم زندگانست و قول او کالتیست نیست به ثبوت رسید که نسبت تجدید تشیع
 و ترویج آن بسوی امام عالی مقام بر موعوم و روایت امامیه است و درین امور اعتقاد و زعم هر یکی از
 وار و پس سپاری از افتادات میر باقر اول و تقریرات باقر ثانی و مرزا محمد و مرتبه و مقلدان مثل فاضل
 جاسبی و آنچه را در معطم سامی در جواب ایضاح و رقعه سیاه کرده اندگان لم یکن شیاند کور او بپلنگان
 بسیار منشوراً شد و هیچ عاملی تجوز نداشتند که در این اشیر هزاران از محمد بن امام رضا مقتدای این سنت
 قرار دهند بار آنجناب را مجد و مذنب فرقه نیز انبیاء اعتقاد کنند نه خود بآئین من الجبل و القبا و تفصیل
 این معنی چنانچه باید جز بر ساله مفروضه یا کتابی کثیر بجایش ندر و ملاحزم بر میان شق ثانی متوجه بشوم و
 میگویم که اگر اهل حق امام صادق علیه السلام را مقتدای خود نمیدانستند بلکه معاذاً الله از قوم خود
 که کذب و تقیة اساس مذنبان است اعتقاد میکردند پس قول جناب شان را چگونه لایق عقاب
 می بیند شتمند که آخر نتیجه دروغ و ناراستی همین است که مردم صدق را هم باور نسینند پس بر فرض
 و تسلیم که اعتقاد آورده باشند که زاره با انهمه و خامت اعمال و دشمنی اصحاب رسول است
 و گذاردن نماز عصر و غروب آفتاب الی غیر ذلک من المحدثات افرتسبان آنجناب نیست و درین
 تقدیر زعم امامیه امام را معاذاً الله چرا از مدینه اخراج نکردند و چرا بتعلیم و تکریم می گوشتند و
 در علوم باطن و ظاهری چگونه بسوی جنابش رجوع می آوردند و سردار و غواص و حقایق
 و دقائق می آموختند چنانچه تفصیلش در کتب شیعه و سنی مثل لوامع و بحار و طلی و نقل
 مذکور است و درایت عقلی نیز نایبش می کند کمالاً یعنی و خود حضرت امام با وصف محکوم بود

سخن گوئی کما اشترنا البیه هجرت بیلا و شیعه نکر و ند بلکه از کوفیان نفرت گزینند و این تر وید که
 بعل آمد نظر تشیحید از زبان و مصارعت با حرلیت بود و الا شوق اول از اجلامی بدیهیات توان
 شمر و پس قبایح و ذمایم ز راره اری بودیت قدرت و محوسیت و عداوت اهل بیت و از کجا
 خیانت و احداث و بدعت شب و روز سر او علانیه ذکر فرمودن گویا او را در مقتل فرستادنت
 و از نیجاست که بارون الرشید آن کس را گردن زد که باصحاب امام صادق نسبت تشیع
 و تهمت رفض کرده بود کما فصلته من کتیم السعتره فی المنتهی و فرادان حیرت در نیت
 که او را چو تعلیم و تلقین نکر و ند که آمد و رفت از تو ما همما المکن موقوف باید کرد و تقیه را از دست
 نباید داد که لا دین لمن لا تقیه له و التقیه حثه المؤمن و در احادیث سرور کائنات و ارواست
 پس لباس تسنن در بر کن و خیالات دیگر مثل ادائی نماز عصر لغوب آفتاب از سر بردن
 و طریق ائمه را از دست مده و سر از امثال او امر ایشان شیخ و اینها که نومی کنی و باد
 در سرداری همه هیچ طرفه ترا آنکه از حدیث تسلیه که بتا از احادیث مثالب ترا را
 بی ثبوت میرسد که امام صادق علیه السلام در وقتیکه گیسرن رسیده بودند بضایعین که
 ناظر زاره را شاد کردند و آن وقت با طهارت و مجلسی در بخار و لواح و کسانیکه از تقی
 جعفری بودند مذمب شیعه بیان کرده اند و وقت خون و نقیه مثل زمان سابق هرگز نشو
 بخلاف امام باقر که بلا ریب در زمان نبی امیه بوده اند پس می باید که حضرت امام باقر را
 صلحت مذکور و تقلید حضرت خضر علیه السلام سینه فصل سخن را می شکستند و هر گونه عیب
 و شتاعت و فتنه و فجور و خبیثت تقیاید را بر نام او می بستند بلکه پیشی را بریده و رویش
 مثل نامه عاشر سیاه کرده بر سواری حمار از کوه چوبه باز میگذرانیدند و بقطنا موسی را
 نیزینعی می گویند و جز لعنت ترا هیچ دغالی و وظیفه از انجناب ما شور نمی شد
 این معالجه سزای قلب و ضوع باشد که در وقت نبی امیه مدایح و مناسبات او پر زبان
 زبان امام تید باقر جاری شود و در زمان عباسیه که مظهر علمای زمان شیده بود

و شالب او و انهم بدان تفصیل حضرت امام صادق عذب البیان و رطب اللمع
 کرد و از اینجا حکم توان کرد که رخصه در حد اوت اهل بیت از نواصب سابق الاقدم
 علاوه لازم می آید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شب مناقب شریفه
 مثلا روز پنجشنبه که با طهارت امیه شب و روز در حد و کما در شهر سمری بر آمد
 ملاحظه علوم مراتب و سمو مناقش و ندان بر حکمی فشرودند رعایت اصمیح سور
 هشت بلکه معاذ الله بستی که علی التواتر و التوالی و ما یوم و قیامی را بیان می
 حد بخوش نی آمد و نوبت نوشتن صحیفه که آنرا صحیفه ملعونه نام نهادند و
 خیال ایشان در هیچ طرفی از کون و مکان موجود نیست بجز سیدالی غیر زبان
 التي لا تعد ولا تحصى و کیفی ما اوردت فی هذا المقام لاولی الثبی پس از لفظ و معنی
 تسلیم نامی و نشانی باقی نماند و لیکن سخن که باقی است و تعاقب مابین حدیث و آری
 که علمای شیعه از تبعوعین و تابعین حدیث تسلیم را کسر نقل ساختند و تا مشش
 مطلب خود دانسته سوادش بر نداشتند پس ضرورتا و که آنچه از ایشان باقی ماند
 با محصلش ذکر کنم تا حقیقت حال ظاهر گردد و ندانکه عبارت در پیش از این مقام
 انبیاک الحسن و الحسین رسالتک عاطفها و کلاهما و حفظها فلا تنقضها
 امرک الی علیه السلام و امرتک به و انک ابوبصیر بخلاف الذی منک به و انک
 عندنا تصاریف و معان نوافق الحق و لو اذن لنا لعلمنا ان الهی فی الذم
 الامر و سلموا لنا و اصبروا لاحکامنا و ارضوا بها و الذی فرق بینک
 خلقه و هو اعرف بمصاحبه عنقه فی لنا و امرنا فاق شارفون بیننا السلام
 و خوف عدو باقی آثار ما باذن الله و یا تمیها بالامن من ماسه و الفرق
 و الوبیاء و اتمنا و امرنا و امرکم و فرحنا و فرحکم و لو قد قام قایما
 تعلیم القرآن و شرائع الدین و الاحکام و الفرائض کما انزل الله علی محمد

ان الله لما زفير ذاك اليوم انكارا شديد انتم لم يستفتوا على دين الله وطريقه الا من
 بسبب السيف فوق رقابكم ان الناس بعد نبى الله كسب الله بهم شبيه من كان قبلكم
 فغيروا به لو اذ حرفوا وادوا في دين الله وانقصوا منه فما من شئ عليه الناس اليوم الا
 به يتخوف عمارتزل به الوحي من عند الله واجب رحمتك الله الى اخر الحديث بطوله
 ان نحو ان ابن عمارت صريح تو ان دلالت که زراره در مذہب خود تذبذبى و شسته و خراب
 بعد روز الست را بشکند و از اتباع این حضرات سبب از زند پس حضرت امام صادق اورا بر
 راست دلالت نمود و تعلیم اصول و فروع پر داخند و فرمودند که دل تنگ شود
 و این قوم باش و آنچه بدرزگوار من ترا امر فرموده اند در ان زلزله و تذبذب راه
 مد و از جامه و که ابو بصیر بخلاف امر ترا دلالت میکنند که تا و بل این اختلافات و تصانیف
 زمانه ما نهم را با این و آن چه کار بر تسلیم و رضا بر غلبه ما باید نهاد و چون و چرا سرگز نباید کرد
 از اشی خلق باید دلالت اختلاف در کرده شکیه ما انداختیم و مصلحت وقت را نیک میدانیم
 را عی بجای کله غم را متفرق میکنند و گاهی مجتمع میاز و وقت امن بدون ظهور صاحب الامر
 نیست پس انتظار فرج باید بر دو قلوب خود را با مثال ما باید سپرد چون امام مهدی
 ظهور خواهد فرمود و در ان مجید علی حده و شرایع دین و احکام و اویض از سر شبا تعلیم خواهد نمود
 پس آنچه بی کم و کاست بر غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده بود و اهل بصیرت با کس
 شها که علم و انشا و از ندا انکار شدید خوانند که دو سرگز بر اطاعت تقیم بائی نمودن خواهند
 نهاد و تا در ام ششید به رسد و فتنه خون قتل بر قلوب شما محیط شود و آن زمان رو
 یاه ترا می نهاد و مردم بعد غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشند اهم سابقه تغیر و تبدل
 در این مورد پس ما نیز کما نیست که مردم برین باشند و او متغیر نباشد و وحی آسمانی و دین
 خاص که نازل شده بود باقی نماند پس از مخالفت امیه بنی باید کردن بلکه اطاعت و
 انقیاد و بجا باید آورد این استخوانی که با اندوه عوسبت بنجر و تقدس و افضلیت او از تمامی

صحاب امام باقر و آنکه او افضل سفن بحیرت مقام بود چنانکه پسرانش بزنام جناب امام
صادق بستند و برای حفظ و برتری بودنش افترا کردند ازین عبارت چنان معلوم
میشود که نه او را یقین کامل در اصول و جهات دین حاصل بود و نه مسائل ضروری را
باید میدادند و از تصاریف و معانی احکام ایمنه و وجوه اختلافات مسائل بهره
میداشت بلکه از بدین بین ذلک بود همچنان که در فیه صحبت این سرور امام که در
کتاب مخشوم بهدایت خلق مامور بودند همین قدر باشد که برگزیدگان تمامی اصحاب
شان بدین درجه رسیدند حقیقت اینست که چون آثار فیه صحبت خاتم النبیین را حفظ
امامیه محو کنند و صحاب کرام و اهل بیت عظام سرور امام را مرتد شمارند بعد از این شکایات
از ایشان باقی نیست ولیکن بعد از این همه امور و مطاعن صحاب کبار همچنان تعصب
و تصلب امرار و زیدین کار علمای شیعه است دون غیرهم ازین جا وجه استقامت
مذکور که سراسر حق پوششی و قطعا و یقینا تر فروشی و بقای آبروی امام الامیه ایشان
بود و مجتهد جالیسی و مشوعین او مرکب آن شدند و واضح شد ظهور اکاملا و فقیه حقیر را بعد
و تلفیق اصول امامیه که در کتب قدما می ایشان مبسوط است چنان معلوم میشود که
چون بانیان این مذسب خصوصا اهل کوفه که رئیس شان زراره و برادرانش بودند
و دیگر کاسه لیسان شان بعد مخذول کردن ایمنه اهل بیت و انملاد و اخوان ایشان
مرد بعد از می دست از او بال ظاهر ظاهر فواید و نیوی و صور جنالیه خویش که خزانین زمین
و آسمان و دغان جهان همانیان بدست این بزرگان است کما سیحی نبدنهار بنید
و در بعضی از اوقات بمقتضای دهن سنگ بلقیه دوخته به پیر او خویش میرسدند و
این انتساب را بران غنیمتها مقتضای انکاستند ایمنه بدی براسه تفصیح آنها که استعد
ابتداند شدت منحن چنان دیدند که با شخصی ازین دشمنان امری مخالف و مضاد
و یکس ارشاد نمایند تا افراد بر طایفه با طایفه دیگر خصوصت آورزند و ابروی یکدیگر برینند

چنانکه گفته اند **س** چو وزوان بهم پاک دارند ویمیم رو در در میان کار وانی سلیم
 چون کلام تا باین جا رسید بگراست حضرت امام صادق سرگشتگی زراره که قبل ازین
 جمله بگوش خود شنیده می بیا و فقیر آمد اکنون حرفی درین باب بقوان تفصیل بشنود
 و نظر آن بگوش که از معجزات جعفری بود که قبل از وقوع بسالهای دراز از آن خبر
 در آن روز وقوع عصاره نمودند فاشع ما ذایقول علماء هم کشتی از محمد بن قولویه روایت میکنند
 قال حدثنی سعد بن عبد الله بن ابی خلف قال حدثنا محمد بن عثمان بن رشید قال حدثنی
 الحسن بن علی بن یقطین عن اخیه احمد بن علی عن ابيه علی بن یقطین قال لما كانت فدا
 ابی عبد الله قال الناس بعبد الله بن جعفر فاختلوا فخاله قال به وقال بابی الحسن
 فدا زراره ابيه عبید الله قال یا بنی الناس مختلفون فی هذا الامر فمن خال عبید الله فانا
 ذهب الی الخ الذي جاران الانامته فی الکبیرین ولد الامام فشر احلتک وامض الی
 الدینیه حتی تاتی بصحة الامر فشر احلتک ومضى الی الدینیه واعتل زراره فلما حصرته الوفا
 سأل عن عبید فقیل انه لم یقدم فدا بالصحة وقال اللهم انی مصدق بما جارتک
 شهد علی الله علیه واله وسلم فما انزلت علیه وبتی لنا علی لساکته والی مصدق بما انزلت
 علیه فی هذا الجامع وان عقده و دینی الذی یاتی به عبید ابنی و بابینیه فی کتابک
 فان امتی قبل هذا فبذره مشها و تی علی نفسی و اقراری بما یاتی عبید ابنی و انت شهید
 فی بذک فمات زراره و قدم عبید فقصدتاه سلم علیه فسالوه عن الامر الذی فصدتم
 فاجبتهم ان ابی الحسن علیه السلام صاحبهم و غیر کشتی از محمد بن قولویه روایت میفرمایند
 قال حدثنی سعد بن عبد الله عن الحسن بن علی بن موسی بن جعفر عن احمد بن بلال عن ابی
 یونس الضریر عن درست بن ابی منصور الواسطی قال سمعت ابی الحسن علیه السلام یقول
 ان زراره شک فی امامتی فاستو بیته من زبی عزوبیل و غیر کشتی از محمد بن
 میر روایت می نماید قال حدثنا محمد بن عیسی بن عبید عن ابن ابی عمیر عن جلیل بن

در ارج و غیره قال وجه زراره عبید انبه الی الدنیه لیستخر له جزای الحسن و عبید
 ابن ابی عبد الله فمات قبل ان یرجع الیه بسید قال محمد بن ابی عمیر حدیثی محمد بن
 حکیم قال قلت لابی الحسن الاول علیه السلام و ذکر ت زراره و توجه انبه الدنیه فقال
 ابو الحسن انی لارجوان یکون زراره ممن قال استعالی و من یخرج من بیته مهاجر الی
 و رسولہ ثم یدرکہ الموت فقد وقع اجرہ علی اللہ و غیر کثیری از محمد بن مسعود روایت
 می نماید قال اخبرنا جریر بن احمد قال حدیثی محمد بن عیسی عن یونس عن ابراهیم
 المؤمن عن نصر بن شعیب عن عمته زرارہ قالت لما وقع زرارہ و اشتد به
 قال نادیننی المصحف فتناولته ففتحه و وضعه علی صدرہ ثم قال یا عمه آشدی ان
 لیس لی امام غیر ذالک کتاب از مجموع این احادیث که بطور نمونه ازین کتاب نقل
 کردم و تفصیلاتش در دیگر کتاب امامیه هم موجود است بوضوح می آید که زرارہ
 با وصف معدوم نظر بودش چنانکه با عقلا و شیعه و اثنی عشری عقیده با امامت امام
 کاظم نداشت بلکه در امامت ایشان و عبید الله بن جعفر که افعال اقباب شان بود کما
 فی النسخ تردد داشت و نوشت ریب و شک بدانجا رسید که پسر خود را بمقتضی
 امر سوی مدینه منوره فرستاد و قبل از رجوع او درین سرشتگی چنانکه منحصراً
 فرموده بود و بعد پس او را بعد امام کاظم مثل امام رضا و امام تقی و غیره چگونگی
 اعتقاد امامت بود و باشد چنانکه گفته اند همه شنیده بکے بودمانند دیده و گاه تازی
 و سخن سازی طایفه باید دید که تعیین امامی اثنا عشر از در امامت باشد و از ارج
 مقدسه انبیاء علیهم السلام بمثلان امامت ایشان گرفته شود و وقت بعثت
 هم تجدید عهد و تالیف شد بدرد و دوا بولش و خوا که درین عهد و انکار نمایند
 از امام آسمانی بلکه بشد و ستانی برافتند و دیگر انبیاء هم بعد ازین واقعه غیر گناه
 خلایق کردند و هر یکی بعد و برگسے معاذ الله یاد افراہ گرفتند و این را اول کتاب سخن

ایمه انقدر معرفت تامم داشته باشند که با یرون انبیا هم و هر امام سابق براس
 لاحقین تقدیمات فرماید که ابواب و فصول در کلینی و بصائر الدرجات و
 اشغال این اتفاق باید بلکه جابنده محدثین رسائل مفروده بسوطه پروازند و در راه
 که حال جلالتش بر اعتقاد قوم معلوم شد و امامت کائناتی که صد با نصوص همان
 وارد است متروک باشد فاقمیر و ای اولی الابصار اینست حال اصلیت امامت
 ایما اثنا عشر که مقرر ص الطمانت باشند و علم ماکان و ما یکون دارند و از کشف
 ران پیدا شوند و تالی صحف آسمانی و کتاب زوانی تا نامه جاودانی وقت
 و لاوت خویش که مخزون در وجود می آیند تلاوت کنند و در هر وقت
 و هر حال همقرن روح القدس می باشند و تمامه ملائک آسمانی و زمین
 ملکات عالم ملکوت را زیر نگین فرارگرد و سایه ایشان گاهی بر زمین نمی افتد و
 انگشتری سرو احد این بزرگان که خراج شام قیمتش باشد در عین رکوع مانند
 تیر حکمی بر هفت یعنی دست سائل می نشیند و چنانچه از پیش می بیند از قفا هم
 الی غیر ذلک من الخصایص التي فی کلینی و حق الیقین و البحار و العماد و الروصه
 بغير ما من الكتب المعتمده که آدمی بعد از او را که دوسه ازین علامتها ترود دنیا
 هم لایزیدون و لایقصون و هر که غیر اینها مدعی امامت شود قطعاً حکم عاودش
 کلینی بخیر داخل شود و ان کان علویاً و قاطباً الکتون نکته دقیق بشنو که افاد
 قد که انامیه هنوز از سنایون تقیه بیرون نمی آرند و ال برانست که حصر امامت در
 اثنا عشر تقریبی است و تحقیق آنکه بعد از وفات امام مهدی فرزند خاتون زین
 که پاره حال نشان می آید انشاء الله تعالی در او زوه امام سوای ایما اثنا عشر
 براس انتظام عالم میدامی زند و این قسم نصوص که در کتاب امام عظیم اقدام
 معاصرون او نیز یافته میشود و در کتاب آبر شرح آن کرده هر همه را مملکت

کرواننده ام و از بنجام حکم توان کرد که اصلیت امامت از محدثات امور و معتبره
 و موراست کتیب اثنا عشرت و عشرین اربعیت که بلا ریب بعد از زمان ائمه
 و غیبت صغری یا کبری جلوه ظهور گرفته و رنه انکار و تردد در امامت حضرت
 موسی کاظم از احا و الناس معنی نداشت چه جاسه ز راره امام الایمه قوم و
 علمای مورد لوم که نام ایمه مابعد صاحب الامر هم ندانند و لیکن اینقدر ضرورت
 که در اوده باشند به پیش و کم و این حکایت چه نام است بکتابت یکی از بزرگان
 که رو و معتقد خود را که خدمت بسیار کرد و همیشه گفت که ترا با سرار غیبیه و
 لطائف لاریه مطلع خواهم گردانید پس او در اطاعت و خدمتش زیاده تر
 همیشه کوشید چون ملنگ مذکور بیمار شد و صاحب فراش گردید روزی که این
 مخلص تذکیر نمود پس فرمود که میم سه میم است یعنی مولی و محمد و مداراگر زنده می
 نامم رمزی دیگر تومی آموزم بارس از بیماری شفا یافت و این مخلص در اطاعت
 و خدمت زیاده تر مساعی مشکوره تقدیم میسرسانید تا ما زیار شد و نوبت اختصار
 رسید و او نکته موعوده را یاد و بانید فرمود اگر وقت نظر را کار فرمانی باز سه میم را در
 کولن و مکان خواهی یافت که مکه و مدینه و مکن پور است علی الترتیب المذكور و تنها
 این امام روافض را از مشرودین نباید شمرد که حال دیگر اخوان معنومی او که بعد ز راره مرتب
 آنها پیش برین رسیده و سر فلک الافلاک کشیده هم جنب او توانی یافت و این حساب
 و محدثات نه چنان عرض و طولی دارد که کتاب کبیر از الة العین عن بصارة العین که
 که در یکصد و پنجاه جز و کلان رسیده حاصل تفصیل ان تواند شد کتیب این عماله که
 که بی مبالغه بعشر عشرت هم نمیرسد و لیکن درین باب خاص و مواد مخصوص که افتخار
 امامیه بان منوط و مربوط است حرفی دیگر باید شنید و سر بگریبان نامل فر و باید بد که
 بانیان مذنب شعبه در زمان شیوع کذب و دروغ که نبصوم نبوسی و علومی ثابت

است کما فی صحاحنا و اصولهم حیا کر و ند و عالی انکه در زمان مشهوره و بالخر از ان اصلی بود و
 الکشی فی ترجمه شام بن سالم الجوابی الکوفی عن جعفر بن محمد قال حدثني الحسين بن علي بن النعمان
 قال حدثني ابو يحيى عن شام بن سالم قال كنا بالمدینه بعد وفاة ابي عبد الله عليه السلام انا و موسى الطاق
 ابو جعفر قال و الناس مجتمعون علی ان عبد الله بن جعفر صاحب الامر بعد ابيه فدخلنا علیه انا و صاحب
 و الناس مجتمعون عند عبد الله و ذلك انهم رواعن الی عبد الله علیه السلام ان الامر فی الکبیر کم
 به عامه فدخلنا ساله عما كنا نسأل عنه اباه فساخه عن الزکوة فی کم یحب قال فی ما تبین خست قلنا
 ففی ما یبینه قال و در میان و نصف در همه قائل قائله و الله ما یقول المرثیه بذان فرفع یدیه الی السماء فقال
 ما و الله ما وری ما یقول المرثیه قال فخر بن یاسر عنده فملا ما ندرسی الی ابن توجیه انا و ابو جعفر الاحول
 ففقدنا فی بعض ازقة المدینه باکین جبارسی لاندی الی من فقصده الی من توجه نقول الی المرثیه
 الی الزیدیه الی المعتزله الی الخوارج قال فخرجت كذلك ذریته جلا شیخا لا اعرفه یومی النهی بیده فحفت ان یون
 عنیا من عیون الی جعفر و ذاک لانه کان له بالمدینه جواسیس یظرون علی من اتفق شیعه جعفر فیصرون عنان
 فحفت ان یکون منهم فقلت للابی جعفر فخرجت فانی فالت علی نفسی و علیک و اسمایه یدنی لیس بریدک
 قطع عنی لانه لک و تعیین علی نفسک فخرجت غیر بعید و تبعته شیخ و ذاک الی فقلت انی لاله قدر علی التخلص
 منه فما زلت اتبعه حتی ورو باب الی الحسن موسی ثم خلانی و مضی فاذا اخادم بالباب فقال لی ادخل
 حکم الله قال فدخلت فاذا ابو الحسن علیه السلام فقال ابتداء لالا الی المرثیه و لالا الی العزیزیه و لالا الی الزید
 و لالا الی المعتزله و لالا الی الخوارج الی الی فقال فقلت له جعلت فداک مضی ابوک قال قلت مضی
 فی موت قال نعم قلت جعلت فداک فمن لنا بعد ذاک ان نشاء الله یدک فداک قلت جعلت فداک ان عبد الله عجم
 انه من بعد ایه فقال برید عبد الله ان عبد الله فقلت جعلت فداک فمن لنا بعده فقال انشاء الله یدک
 فداک یحیا قلت جعلت فداک انت موتان ما قول ذاک فی نفسی لم اصطبیر الی الله قال قلت جعلت فداک علیک انما
 قال لا قال فدخلنی شی لا یعلم الا بعد استظاناه و هیته کما کان یحلی لی من ایه اذا دخلت علیه قال قلت جعلت
 فداک سلک عما کان یسال بوا قال سل یخبر ولا تزع فارادت فهو الذبح قال حسانه فاذا ابو جعفر قال قلت جعلت فداک

شبیعتک و شیعه ابیک ضلال فالقی الیهم و ادعویهم الیک فقد اخذت علی بالکتمان
فقال من انت منهم رشدا فالق الیهم وخذ علیهم بالکتمان فان ادعوا فموا الذین وانشاء ربهم
الی حلقه قال فخرت من عنده فلیت اباجعفر فقال ما وراک قال قلت الیهدی قال فخرت
بالقصه قال ثم لقیتم المفضل بن عمر و ابالصیر قال فدخلوا علیه فسمعوا کلامه وسانوه قال ثم
قطعوا علیه قال ثم لقینا الناس افواجا قال فكان کل من دخل علیه الا طائفه مثل عمار و حنیف
فبقی عبد الله لا یدخل علیه احد الا قلیل من الناس قال فلما رای ذلك و سال عن حال
الناس قال فاخبر ان مشام بن سالم صدعته للناس قال فقال مشام فاقعد لی فی الذمیر
تخیر واحد لیضربونی انتهی یعنی مشام بن سالم میگوید که بعد از آنکه امام صادق علیه السلام
بروضه رضوان خرامید من و من الطاق یعنی ابو جعفر در مدینه بودیم و مردم را با
عبد الله بن صادق اتفاق کردند پس ما برو و داخل شدیم و مردم نزد او مجتمع بودند
زیرا که آنها روایت کردند از صادق علیه السلام که امر امامت در فرزند آلبر می باشد
تا دامیکه در رو عبی نباشد پس سلبه زکوة پرسیدیم که در چه مقدار واجب میشود فرمود
که در دو صد دریم پنج دریم واجب میشود پرسیدیم که در صد دریم چه قدر گفت
دو نیم جواب دادیم که علمای مرجعیم فتوی برین نمیدهند پس عبد الله دستها
خود بظرف آسمان برداشت و گفت قسم بخدا که من ندانم که مرجع چه میگویند و
نذیب آنها هست مشام میگوید که از خانه او بدر آمدیم و در حالت گمراهی که هستیم
که امام وقت کیست و بگذریم طرف متوجه باید شد حال ما برو و چنین بود پس
در بعضی از و کانهائیم در حالیکه زار زار میگفتیم و حیران بودیم که امام وقت
کیست و کجا قصد کنیم و بگذریم طرف متوجه شویم نذیب مرجع که اعمال را در سبها
نجات و عذاب نمیدانند اختیار کنیم یا نذیب قدریه که بر طبق احادیث نبویه صلی الله
علیه و آله وسلم و ارشاد امیر مجوس است اندیا زیدیه که امیه در مدینه و نذیب

شان بر اصول شیعه و قیقه فرونگذاشته اند یا معتزله که از حق گوشه گرفته پانصد
 عقول خویش گشته اند یا بسوی خوارج که تکفیر تقنوی را معاوذا لند شعار مذیب خود
 اروا نیده باورین مشوره تجویز بودیم که ناگاه پیر مردی را دیدم که او بدست خود
 شماره میکند و مرا بسوی خود میخواند ترسیدم که مبادا جاسوسی باشد از ابی جعفر منصور
 که در زندان بود که در یابد که اکنون شیعه حفریه را امامت کدام یک از فرزندان
 اتفاق کردند تا کرون شان بزد خوفاک گشتم که شاید آن پیر و از فرستادگان خلیفه
 عباسی باشد پس مو من الطاق را گفتم که تو دور شو که اندیش من هم بر نفس خود است
 و هم بر نفس تو و جزین نیست که او مرا می طلبد و ترانی خواند پس از من جدا شو تا سلا
 تشونی و نجات یابی مو من الطاق اندک دور شد و من پیروی آن پیر کردم زیرا که
 گمان من آن بود که قدرت خلاص از بنده او ندارم پس میرفتم تا آنکه وارد شدان پیر
 دروازه امام کاظم پسر مرد جدا شد و رفت و گذشت ناگاه خادم را بر دروازه می
 بینم که میگوید خدایت را حجت کند و در خانه داخل شو چون داخل شدم دیدم که حضرت موسی
 کاظم کلام خود را باین الفاظ شروع میکنند که بسوی برجه و قدریه و زیدیه و معتزله و خوارج
 بگریز نباید رفت بلکه بسوی من باید آید گفتش که قربانت شوم که بدر بزرگ تو از جهان
 در گذشت فرمودی که بگویم موت و فوات یافت فرمودار که گفتم قربانت روم عبد
 راویت گمان آنرا که بعد امام صادق امام است فرمود او میخواهد که مردم خدا را
 نشاند و عبادتش نکنند بشام بن سالم گوید که بعد از تقدیه عرص کردم که اکنون بعد
 امام صادق امامت برای کیست فرمود اگر خدا میخواهد ترا هم هدایت میکند گفتم که درست
 کردم آن امام توستی فرمود من این نمیگویم در دل گفتم که تقریر سوال درست نکردم
 باز تقریر دیگر نمودم و گفتم که رتو کسی امام است فرمود نه بعد از بن حنیفه و عیسی پسر
 طاری شد زبانه ترا از ان عظمت و مهیت که وقت ملاقات امام صادق علیه السلام

بر من فرو می آمد عرض کردم اجازت میدی که بر پرسم چنانکه مردم از پدر بزرگوار
 تو می پرسیدند فرمود سوال کن به نیکی و خیر فاش کن اگر فاش کردی بدست خود
 مرا فرج نمودی چون سوال کردم او را در پای محیط یافتیم باز عرض کردیم که فدای تو
 شوم شیعه تو و شیعه پدر تو همه گمراه گشته اند پس اجازت میدی که ملاقات نمایم
 و اینها را پوشیده بسوی تو خوانم فرمود هر که بصلاح و راستی متصف باشد و ترا یقین
 آن حاصل آید عهد و میثاق از وی باید گرفت که فاش نکند باز نزد من باید آورد که اگر
 ظاهر خواهد شد چیزی دیگریست و دست مبارک خود بر علق نهاد باز بیرون
 آمدم و با موسی الطاق ملاقات کردم پرسید که چه پیشش داری گفتیم بدایت الهی
 و تمام قصه از ابتدا تا منتهی بیان نمودم پس ملاقات با مفضل و ابو بصیر نمودم و حال را
 بیان کردم پس داخل شدند و کلام او را شنیدند و جواب سوال یافتند و یقین کردند
 که امام اوست بعد ازین مردم دیگر را دعوت کردم هر که می آمد ریب و تردید را موقوف
 میکرد و الا مثل عمار و اصحاب او که حاضر شدند آن وقت نزد عبداللہ بن جعفر قلیلی از نزد
 باقی ماندند عبداللہ بعد از دیدن اینحال از مردم پرسید که چه رود او که مردم کمتر می آید
 گفتند که باعث این امر شام بن سالم است که مردم را از ملاقات تو باز داشته و موسی
 موسی کاظم راه نموده پس در پی ازار من گردید و بسیاری از مردم را زمین من بگذاشت
 اتہی تلخیص موافقا گما قال علیہم ازین روایت که اسول قدما بذر کش مسجون
 است و خود کلینی اعور ہم آزا در جلد اول از کافی بر روایت محمد بن یحیی نشان داده
 حیرانی و سرگشتگی شام بن سالم عن العیوب و موسی الطاق که در من خود بکتا و طاق
 و شہرہ آفاق بود و از عبداللہ بن سہائم قصبات سبق می ر بود پر ظاہر است بعدیکه
 بسوی مدینہ قدریہ و خوارج کہ در حقیقت فاکل مشرب نشان بود و میل میکردند
 و برین دو کس چه موقوف که تمامی اصحاب امام صادق و حضرت کاظم بدستور قدیم

همه در کفر و کفر ای مبتلا شده ره بجای منی بروند و دین و ایمان را که منجی مخرج صادق
 مستعار بود خیرا و میگفتند و ائمه که ازین تذبذب منزه بودند در حق آنها کمان نیکی نباید
 بر وجه او شان اگر چه از و امیه سرگشتگی بنجاب یافتند و لیکن رفاقت و عقیدت معصوم
 را گذاشتند و علم امامت عبد الله که بر اصول امامیه صورت به بین مالش میسر و در حق
 اوست کما اشترنا را گذاشتند و خود امام کاظم بر طبق این روایت مویذ بقبر نبیه و در ایت
 در حق او چه فرمود که عبد الله نخواهد که مردم عبادت خدا بجا آرند و این وصف مطابق
 کتاب بسین و احادیث حضرت سید المرسلین و باره کفار و مشرکین و اخوان شیاطین
 و رو یافته و مضمون احادیث کلینی خود و سابق بالاجمال گذشته و تفصیلش از کجا
 و تراجم آن باید هست که هر که مدعی امامت شود و غیر امیه اثناعشر گوید بلکه فاطمی باشد
 مانند کفتر است و چنین پیروان و معتقدان امامت او پس کسی نماند که از تقیصه
 تذبذب با اعتقاد امامت اهل جنم معاذ الله نجات یابد و حال صلالت و حیرانی شام
 بمقتضای تقریرات شیعه باید دید که هنوز در صورت امام صادق هم مترود بود و با و
 نیزند شیخ و علوم و نبی بار بار تجلوت می رسید مضاف ابوک و مضمی فی موت بعد از آنکه بر
 وفات جعفری مدنی نسبی شد بجلاف حرقه بر زبان فاروق در عین وفات شریف
 بعضی از وجه آمد و رفت فتیر و ازین جا حال فطانت و ذکاوت شام
 که رفضه بران می نازند نیز واضح شد که هر چند امام کاظم صراحتا با امامت خود او را
 ز راه دور خواند و جنزعی داد که بسوی زمره از فرق پنجگانه مرد و بسوی من راجع شود
 نیم تبارک الله الی الی غیر ذلک من التصریحات پی بتزود و آخر خود منفعیل شده تقریر
 بر برای دریافت امامت کاظمی آغاز نهاد و اکنون امامیه را که این روایات از کتاب
 کاشی نقل کرده و ادواتها برای این سالم و احوال بسبب و فا که خود روایت مذکور بر
 اول دلیل است دادند و تقیه مزعومی را با ثبات رسانیدند و با آنچه ازین حدیث

مانند آفتاب عیان بود یعنی لطلان اصلیت امامت و قید اثنا عشرت بر طور امامیه کما
 اشترناپی نبردند و همیشه بر پائی خود زدند چنانچه تصانیف شوشتری و مجلسی بر آن گواهی
 ضرور افتاد که از اصلیت امامت مثل توحید و نبوت دست بردارند و الا این عنوان
 از ادنی با علی میرسد و از کجائیکجا سزایشد مگر ایت بنیت که بروایت همین زراره و
 اخوان معنوی و هم وطن او از اهل عداوت و نقب حضرت نبوی مدت العمر و نقب
 مرتضوی که امام الامیه بود و امامت دیگر امامیه بر امامت آنجناب متفرع شد تعلق و تسویف
 می فرمودن و قصیده چنانکه در وقت مرگ سواد الوجب از اوصاف مخصوصه اوست کما
 فی تنقید الرجال که بر حفظ آن حضرات معصومین بدعوی نفس خاتم النبیین و عده چنتا کردند
 و فخر الدین نجفی نیز در منتخب آورده اول دلیل بر تسویف مذکور است و بالاخر چون تاکید
 شدید نزول اجلال بافت آن قدر مقدمه نص غدیر خم را جعل و سهیم او فرمودند که
 خود بسیاری از افراد شیعه از دعوی آنکه حدیث غدیر از نصوص جلیه نیست مشتتند
 اینهمه کیس و خود اهل لسان از کرده انصار سرپرستان البیت چنانچه صدر قصه ولادت
 امام جانب که اینک حاضر است و عنقریب می آید انشاء الله تعالی بر آنست قابل معنی
 متبادر گشتند و امامت امیر المومنین را بفهمیدند چنانچه در تصانیف مجلسی مثل بحار و غیره
 مفصل است پس از اعتقاد این معنی که امامت از اصول است دست شویید با اینهمه کوفیان
 و تا باز را که توحید باری عزوجل را بر هم زدند و بحسم و صورت و پیمایش قدمها بر گشتن
 شبر و مصمت و کاواک بودند و علم ازلی او را انکار کردند چنانچه اینهمه امور در
 کلینی و کتاب توحید صدوق و شروع این کتابها و بسیاری از مطولات کلامیه مفصل
 است از ملاحظه و زنا و قه انکارند و سرد فتر اینها زراره شیبانی کوفی را اعتقاد گشتند
 در حق امام صادق چه گفته و در عین گشتگی مرده و در حالت اختصار هم یکبیت و نفا
 را با خدای عزوجل بکار برده کما عرفت بمجلا و مستغرقه انشاء الله تعالی مفصلاً و بی

تو هم نباید کرد که انکار علم باری عزوجل بجزئیات و تفصیل کمونات خلافا للقران البجیه
 حیث یطلق بان عنده مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو و یعلم ما فی البر و البحر و ما تسقط من رفته
 الا یعلمها و لاجته فی ظلمات الارض و الارطب و لایابس الا فی کتاب بسین از عقائد خسته
 قدما سی امامیه است دون غیر هم زیرا که مقداد صاحب کثر العرفان که یکی از اکابر علمای
 قوم است نیز کاسه لیبسی پیشوایان قدیم اختیار کرده و بعد ازین تو هم در نگیرد که دیگر همایه
 علمای شیعه از خرمین فیض قدما سی خود خوشه بار نگرفته اند زیرا که خود شیخ و سید طایفه که
 بند و بست مذمب شیعه بدست شان بود و بسیاری از علمای قوم بتقلید قدما سی
 خود قدما سی علیم و قدیر را بر عین مقدور بنده قادرند داشته اند و عجایب خرافات را
 صدر کشته چنانچه از صوارم مجتهد جابسی و کتاب تنبیہ السفیه هم عیانست الی غیر ذلک
 من العقاید الخبیثه و هر گاه عال خبث عقائد اکابر و عمایه دانشی آنچه از راه قدر وانی
 ایشان در احادیث معصومین بر و بست خدا را با بجا تمام حرفی از ان گوش کن حرف
 عالی در کتاب بدایت الامته الی حکام الایمه جائیکه نواقض نماز را ذکر کرده حدیث مقوی
 می آورد و میگوید کان علی علیه السلام یتنیر من القدریه فی کل رکعته و یقول بحول القدر
 و قوته اقوم و اقعده یعنی جناب امیر و هر رکعت از قدریه نترامی فرمود و می گفت که
 قیام و قنوم من بمنه بقدرت و قوت از دست لغایه شان نه چنانچه ملاحظه قدریه
 خیال دارند که خدا سے عزوجل بر عین مقدورات و حرکات بنده قادر نیست
 و ازین نص قطعی اینهم عموماً بر تبه انجلا رسید که لقب قدریه که بلا ریب محسوس
 این است اند و کتاب تو حید صدوق مشیعه و اسفار مذمب با بران دلالت
 میکنند کما لایخفی براسه علماء شیعه فی زبید و بر شیخ و سید ایشان انطباق
 می یابد که منکر قدرت باری بر عین مقدور بشر بوده اند سبحان الله با این همه
 تباین نمی و کافر نعمتی ایسه و اقتداسه جو مسلمان خود را از پیروان امامان میدانند